

ORIGINAL ARTICLE

Rhetorical Functions of Interpretive Conjunction (‘Aṭf al-Tafsīr) in the Discursive Structure of the Qur’an

Ahmad Omidvar

Associate Professor Department of
Quranic Interpretation and
Sciences, University of Holy Quran
Sciences and Education, Qom, Iran

Correspondence:
Ahmad Omidvar
Email: omidvar@quran.ac.ir

Received: 05 May 2024
Accepted: 22 Jan 2026

How to cite

Omidvar, A. (2026). Rhetorical Functions of Interpretive Conjunction (‘Aṭf al Tafsīr) in the Discursive Structure of the Qur’an. *Journal of Qur’anic Interpretation and Language*, 14(1), 53-70. (DOI:10.30473/quran.2026.71231.3375)

ABSTRACT

Understanding the language of the Holy Quran and its linguistic phenomena is one of the main components of discovering its meanings. One of the most widely used linguistic terms in the interpretations of the Holy Qur'an is the inflection of the interpretation, which has not been properly introduced and its related meanings have not been addressed. The present research has introduced this linguistic phenomenon and its meanings in the Holy Quran by descriptive-analytical method and by inducing Quranic evidences and scattered sayings in syntactic and interpretive books. And after discussion, it was concluded that the inflection between two sentences or two words is synonymous with the inflection of interpretation, and this occurs only by the two letters "waw" and "fa", although the inflection between the two words did not occur by the letter "fa" Is. And it has been used for the meanings of emphasis, explanation and explanation of the object, expression of the cause and effect of the object, expression of the greatness and importance of the object, indulgence in expression, and so on. Some of these purposes, such as emphasis and explanation, are more widely used than others, and for some of these purposes, only one example of evidence has been introduced by respected commentators.

KEYWORDS

Holy Quran, Fooladvand, Interpretation, inflection, interpretive turning, rhetorical intentions.

پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن

سال چهاردهم، شماره اول، پیاپی بیست و هفتم، پاییز و زمستان ۱۴۰۴ (۷۰-۵۳)

DOI: 10.30473/quran.2026.71231.3375

«مقاله پژوهشی»

بررسی کارکردهای بلاغی «عطف تفسیر» در ساختار بیانی قرآن کریم

احمد امیدوار

چکیده

درک زبان قرآن کریم و پدیده‌های زبانی‌اش یکی از مولفه‌های اصلی کشف معانی آن است. از جمله اصطلاحات زبانی پرکاربرد در تفاسیر قرآن کریم، عطف تفسیر می‌باشد که آنگونه که شایسته است به معرفی و معانی مستنبط از آن پرداخته نشده است. پژوهش پیش روی با روشی توصیفی-تحلیلی و با استقراء شواهد قرآنی و اقوال پراکنده در کتب نحوی و تفسیری به معرفی این پدیده زبانی و معانی آن در قرآن کریم پرداخته است و پس از بحث و بررسی به این نتیجه رسید که عطف بین دو جمله یا دو کلمه مترادف عطف تفسیر نام دارد و این فقط توسط دو حرف واو و فاء رخ می‌دهد؛ البته عطف بین دو کلمه توسط حرف فاء رخ نداده است و برای معانی تأکید، توضیح و تبیین معطوف‌علیه، بیان سبب و علت معطوف‌علیه، بیان عظمت و اهمیت معطوف‌علیه، تفنن در بیان، و... به کار برده شده است. برخی از این اغراض مانند تأکید و توضیح و تبیین معطوف‌علیه نسبت به مابقی پرکاربردتر هستند و برای برخی از این اغراض فقط یک شاهد مثال توسط مفسرین محترم معرفی شده است.

واژه‌های کلیدی

قرآن کریم، فولادوند، تفسیر، عطف، عطف تفسیر، اغراض بلاغی.

دانشیارگروه تفسیر و علوم قرآن، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، قم، ایران.

نویسنده مسئول:

احمد امیدوار

رایانامه: omidvar@quran.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۰۲

استناد به این مقاله:

امیدوار، احمد. بررسی کارکردهای بلاغی «عطف تفسیر» در ساختار بیانی قرآن کریم. پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن، ۱۴(۱)، ۷۰-۵۳. (DOI: 10.30473/quran.2026.71231.3375)



۱. مقدمه

زبان یکی از بنیادی‌ترین مؤلفه‌های شکل‌دهنده به ساختار بیانی قرآن کریم است و درک معانی و مقاصد آن در گرو شناخت دقیق پدیده‌های زبانی نهفته در متن وحی است. از همین‌رو، مفسران و پژوهشگران علوم قرآنی همواره در پی کشف و تحلیل ویژگی‌های زبان قرآن بوده‌اند و در طول قرون، دانش‌هایی همچون نحو، بلاغت و... را برای فهم نظام‌مند این پدیده‌ها سامان داده‌اند. یکی از این پدیده‌های زبانی که در منابع تفسیری و نحوی از آن یاد شده، «عطف تفسیر» است؛ ساختاری که در آن جزء دوم، نه یک معطوف مستقل، بلکه سویه‌ای توضیحی و تبیینی نسبت به جزء نخست دارد و از این جهت با برخی مباحث بلاغی همچون «وصل و فصل» پیوند می‌یابد؛ زیرا انتخاب عطف یا عدم عطف و نحوه پیوند دو جزء، نقشی مستقیم در جهت‌دهی معنایی و تنظیم روابط بیانی آیه ایفا می‌کند. مسأله قابل توجه این است که کتب بلاغت یکی از مواردی که «فصل» جملات را واجب می‌داند، جایی است که جمله دوم در نقش بدل، عطف بیان یا تکرار جمله اول باشد. در این حالت، جمله دوم همان مضمون جمله نخست را توضیح می‌دهد و نیازی به حرف عطف ندارد؛ زیرا رابطه معنایی آن قدر نزدیک است که اتصال لفظی لازم نیست. اما در «عطف تفسیر» درست برعکس است، جمله دوم برای تبیین جمله اول می‌آید؛ اما وجود حرف عطف شرط تحقق آن است. اگر جمله دوم بدون عطف بیاید، از حالت «عطف تفسیر» خارج می‌شود و در شمار بدل یا تکرار و... قرار می‌گیرد. به همین دلیل، بلاغیون در مباحث فصل و وصل به «عطف تفسیر» نپرداخته‌اند؛ زیرا معیارهای فصل و وصل کتب بلاغی با ساختار مبتنی بر وصل در عطف تفسیر سازگار نیست. از طرفی دیگر با وجود بسامد نسبتاً زیاد این پدیده در قرآن، حدود دقیق عطف تفسیر، نشانه‌های وقوع آن، معیار تمایز آن از دیگر انواع عطف و نیز کارکردهای بلاغی‌اش به صورت مستقل و نظام‌مند بررسی نشده است. در غالب تفاسیر، تنها به ذکر عبارت «عطف تفسیر» بسنده شده و نه دلایل انتخاب این تحلیل ارائه گردیده و نه پیامدهای بلاغی آن در بافت آیه توضیح یافته است. این خلأ موجب شده است که جایگاه عطف تفسیر در ساختار بیانی قرآن و نسبت آن با اصول بلاغی همچون ایجاز، توضیح، و شیوه ایجاد پیوستگی معنایی آیات به درستی روشن نگردد.

پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و بر پایه استقراء شواهد قرآنی، به بازشناسی موارد عطف تفسیر می‌پردازد و می‌کوشد که حدود و معیارهای این پدیده زبانی را استخراج کند، کارکردهای بلاغی آن را در متن قرآن نشان دهد و معانی حاصل از آن را به صورت منسجم ارائه دهد. دستاورد اصلی این تحقیق، ارائه چارچوبی روشن برای تشخیص عطف تفسیر، تبیین نقش بلاغی آن در ساختار آیات، و نشان دادن تأثیر آن بر فهم دقیق‌تر معانی قرآن است؛ امری که می‌تواند ابهام موجود در منابع پیشین را برطرف کرده و مفسران را در مواجهه با این پدیده زبانی یاری رساند.

۱-۱ پیشینه پژوهش

واحدی (۴۶۸ هـ.ق) نخستین مفسری است که اصطلاح عطف تفسیر را به کار برد (الواحدی، ۱۴۱۵: ۱۰۵). از جمله دیگر مفسرانی که بعد از وی این اصطلاح را به کار برده‌اند می‌توان ابوحیان (۷۴۵ هـ.ق) (أبو حیان، ۱۴۲۰/۵: ۱۵۴)، محلی (۸۶۴ هـ.ق) (المحلی والسیوطی، د.ت: ۶۸۳)، بقاعی (۸۸۵ هـ.ق) (بقاعی، ۱۴۲۷/۳: ۲۱۶)، سیوطی (۹۱۱ هـ.ق) (المحلی والسیوطی، د.ت: ۱۲)، شربینی (۹۷۷ هـ.ق) (الشربینی، ۱/۱۲۸۵: ۲۴)، ابن عجبیه (۱۲۲۴ هـ.ق) (ابن عجبیه، ۴/۱۴۱۹: ۴۱۵) و آلوسی (۱۲۷۰ هـ.ق) (آلوسی، ۱/۱۴۱۵: ۱۵۴) را نام برد. البته این مفسران به تعریف و شرایط وقوع عطف تفسیر در قرآن کریم نپرداخته‌اند.

التمیمی معتقد است که در میان مفسران نخستین‌بار ابن عاشور (۱۳۹۴ هـ.ق) دانشمند و مفسر تونس‌ای این اصطلاح را تعریف کرد و آن را عطفی صرفاً برای ارتباط بین دو لفظ می‌داند (التمیمی، ۲۰۰۸: ۲۳۵). البته از افراد دیگری که این پدیده زبانی را تعریف کرده‌اند می‌توان التهانوی (۱۱۵۸ هـ.ق) مولف موسوعة کشف اصطلاحات الفنون و العلوم (التهانوی، د.ت: ۲/۱۴۴: ۱۴۴) عباس حسن (۱۳۹۸ هـ.ق) مولف کتاب النحو الوافی (حسن، ۱۴۰۹/۳: ۴۹۷)، محمد جواد مغنیه (۱۴۰۰ هـ.ق) صاحب تفسیر الکاشف (مغنیه، ۲/۱۳۷۸: ۳۳۳) و عزیز فوال بابستی مولف کتاب المعجم المفصل فی النحو العربی را نام برد (بابستی، ۲/۱۴۱۳: ۲۴). بنابراین مشخص می‌شود که مقصود التمیمی از ذکر ابن عاشور، معرفی اولین مفسری است که این پدیده زبانی

۲. شروط وقوع عطف تفسیر در کلام این است که معطوف و معطوف‌علیه باید با هم مترادف باشند چه به صورت جمله یا کلمه و فقط برخی حروف عطف در آن کاربرد دارد.

۳. همان‌گونه که از نام این پدیده زبانی پیداست معنای اصلی آن تبیین و توضیح معطوف‌علیه می‌باشد؛ البته برای معانی دیگری نیز همچون تاکید، بیان سبب و علت و غیره نیز به کار می‌رود.

۲. مفاهیم

۱-۲ عطف در لغت و اصطلاح

درک بهتر مفهوم «عطف» در زبان عربی، نیازمند بررسی ریشه‌های لغوی و اصطلاحی آن است. این واژه که در زبان‌های دیگر نیز مفاهیم مشابهی دارد، در اصل به معنای گرایش و خم شدن است و در اصطلاح نحوی، کاربردهای ویژه‌ای پیدا می‌کند.

- عطف در لغت:

عطف در زبان انگلیسی Inflexion، conjunction، coordination نامیده می‌شود.

در زبان عربی با فتح حرف فاء و سکون طاء در لغت به معنای اماله، میل دادن و خم کردن است (التهانوی، د.ت/۱۴۱:۲).

راغب اصفهانی آن را این‌گونه تعریف می‌کند: عطف آن است که طرفی از چیزی به سوی طرف دیگر خم شود، مانند: خم کردن شاخه درخت، بالش و طناب و از این جهت به ردای تا شده و جمع شده عطف گفته می‌شود و عطف الانسان: پهلوهایی او تا لگنش می‌باشد چرا که این بخش از بدنش را می‌تواند تا و خم کند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۷۲).

در لسان‌العرب نیز گفته شده که عطف: عَطَفَ يَعْطِفُ عَطْفًا: به معنای بازگشتن است و رجل عَطُوف و عَطَاف: مردی است که از درماندگان حمایت می‌کند و عَطَفَ عَلَيْهِ يَعْطِفُ عَطْفًا: با حرف جر (علیه) به معنای بازگشتن از چیزی ناپسند و با حرف جر (له) به معنای رفتن به سوی چیزی است که مرادش می‌باشد (ابن‌منظور، ۹/۱۴۱۴: ۲۴۹).

همچنین در العین آمده که عطف: عطف الشیء: به معنای میل دادن چیزی است و انعطف الشیء: به معنای خم شدن و

را تعریف کرده است نه اولین دانشمند؛ چرا که التهانوی پیش از وی عطف تفسیر را تعریف کرده است؛ البته وی از مفسران نیست. شایان ذکر است که این پژوهشگران نیز صرفاً به تعریف پدیده زبانی عطف تفسیر آن هم به صورت مختصر پرداخته‌اند و به شرایط وقوع آن در کلام و اغراض بلاغی و معانی آن به طور کامل نپرداخته‌اند.

در حوزه مقالات نیز تنها یک مقاله در این خصوص نگاشته شده است با عنوان العطف التفسیری و اثره فی تفسیر القرآن کریم نوشته حاتم جلال التیمی، مجله الجامعة الاسلامیة سال ۲۰۰۸م، شماره ۱۷۸ صفحات ۲۳۱ تا ۲۸۱. این مقاله تلاش خویش را به معرفی این پدیده زبانی، تأثیر آن در تفسیر قرآن کریم و بیان تفاوت آن با سایر انواع عطف مصروف داشته است و بسیار مختصر به اغراض بلاغی آن اشاره داشته است. از این روی وجه تمایز پژوهش حاضر و مقاله مذکور در این است که پژوهش پیش روی بر مقاصد بلاغی این پدیده زبانی در قرآن کریم تأکید دارد و مقاله مذکور بیشتر صبغه تفسیری دارد.

۲-۱ روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر پژوهشی نظری می‌باشد و نحوه گردآوری مطالب در این پژوهش، با توجه به موضوع و اقتضاء بحث به صورت کتابخانه‌ای (اسنادی) است. و روش پژوهش توصیفی و تحلیلی و با مراجعه به تفاسیر می‌باشد.

۱-۳ سؤال‌های پژوهش

۱. عطف تفسیری چیست؟
۲. شرایط وقوع آن در قرآن کریم چگونه می‌باشد؟
۳. معانی این پدیده زبانی در قرآن کریم چیست و برای چه مقاصدی به کار برده شده است؟

۱-۴ فرضیه‌های پژوهش

۱. عطف تفسیر یکی از انواع عطف است که با آن‌ها مشترکات و وجوه اختلافی دارد به عنوان نمونه در عطف نسق بین معطوف و معطوف‌علیه مغایرت وجود دارد ولی در عطف تفسیر معطوف و معطوف‌علیه مترادف هستند.

و جایز نیست، زیرا این کلمات از جهت معنا یکیست حال آنکه عطف به چیزی غیر از این دلالت دارد (حسن، ۱/۱۴۰۹: ۴۸۱-۴۸۲). اما مولف کتاب النحو الوافی با استقراء شواهد مثال معتقد است اقتضای عطف - غالباً - مغایرت در معناست مگر زمانی که عطف تفسیری باشد که مراد از آن توضیح امری مبهم یا ناشناخته است (همان، ج ۳: ۴۹۷) وی لفظ (غالباً) را از این جهت ذکر می‌کند که گاهی در کلام عربی عطف لفظی بر مترادف خودش یافت می‌شود که عطف تفسیر نام دارد. بنابراین از جمله کلماتی که دیگری را تفسیر می‌کند و حتماً در اعراب از آن تبعیت می‌کند کلمه‌ایست که بعد از حروف عطف می‌آید و گاهی ماقبل خود را تفسیر می‌کند. به عنوان مثال گفته می‌شود آب زلال، شبیه لجین و فضه (هر دو به معنای نقره) است، و او در این مثال حرف عطف تفسیر است چرا که کلمه بعد از آن، کلمه قبلش را تفسیر می‌کند و کلمه بعدی وجوباً از قبلی در اعراب تبعیت می‌کند چرا که معطوف در بسیاری از احکام از جمله اعراب شبیه معطوف علیه است (همان، ج ۱: ۱۳۹). بر این اساس، عطف لفظی بر مترادف خویش نه تنها در موارد تفسیری ممکن است، بلکه در این گونه موارد الزاماً تابع اعراب معطوف علیه خواهد بود و بخشی از ساختار تبیینی جمله به شمار می‌آید.

از این روی عطف تفسیر در اصطلاح آن است که معطوفی مترادف معطوف علیه آورده شود که آن را تفسیر کرده و معنایش را تبیین می‌کند مانند این مثال: «هو بحر هائج، أفکار مضطربة، وهموم متراكمة» به معنای «او دریایی مواج، افکاری پریشان و اندوه‌هایی انباشته است» است. (بابستی، ۲/۱۴۱۳: ۲۴) که در اینجا جمله معطوف، معطوف علیه را توضیح داده و معنایش را تبیین می‌کند.

فایده این پدیده زبانی آن است که از مجموع این دو مترادف معنایی حاصل می‌شود که در صورت تنها بودن آنها حاصل نمی‌شود؛ چرا که ترکیب این دو کلمه یک زیادت را در کلام به وجود می‌آورد و اگر کثرت حروف بر زیادت معنا دلالت داشته باشد؛ بنابراین کثرت الفاظ نیز اینگونه خواهد بود (التهانوی، د.ت/۲: ۱۴۴). محمدجواد مغنیه نیز باور دارد برخی از مترادفات به برخی دیگر عطف می‌شود و برای صحت این عطف، تنها اختلاف لفظی کافی است (مغنیه، ۲/۱۳۷۸: ۳۳۳) و در زبان عربی، عطف برخی از الفاظ مترادف بر یکدیگر، هم زیاد است و هم نیکو و از آن به نام عطف تفسیری یاد می‌شود (همان: ۷۸۷).

اعوجاج چیزی می‌باشد و عطفت علیه: به معنای آن است که از چیزی بازگشتی و منصرف شدی و عطفت رأس الخشبۃ: به این معناست که سر چوب را خم کردی (فراهیدی، ۲/۱۴۰۱: ۱۷) بنابراین، معنای اصلی لغوی «عطف» گرایش و خم شدن است، که در کتب مختلف لغوی به کار رفته و مفاهیمی چون بازگشت، میل کردن و ... را نیز دربر می‌گیرد.

- عطف در اصطلاح:

پس از بررسی ریشه لغوی واژه «عطف»، اکنون به بررسی کاربرد اصطلاحی آن در علم نحو می‌پردازیم. نحویان تعاریف و تفاسیر گوناگونی از عطف در ساختار جملات عربی ارائه داده‌اند که درک آن‌ها برای فهم دقیق قواعد زبان عربی ضروری است. عطف در اصطلاح نحویان بر معنای مصدری‌اش اطلاق می‌شود (التهانوی، د.ت/۲: ۱۴۱) بنابراین عبارت است از عطف کلمه‌ای بر دیگر به واسطه یکی از حروف عطف مانند این سخن خداوند متعال: (قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ) یا عطف یک جمله بر دیگری است مانند این سخن خداوند متعال: (وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ). همچنین در اصطلاح، معطوف نامیده می‌شود. اسم‌های دیگری نیز بر آن نهاده‌اند از جمله نسق و عطف نسق. یا عطف با حرف و عطف شرکه که نامگذاری اهل کوفه است و شرکه که نامگذاری بصریون می‌باشد. همچنین سیویه آن را اشتراک و تشریک نامیده است. نکته اینکه معطوف، معطوف علیه و حرف عطف با یکدیگر مرکب عطفی را تشکیل می‌دهند که دو نوع آن عطف تفسیری و عطف بر توهم است (بابستی، ۲/۱۴۱۳: ۲۳). به طور خلاصه، عطف در اصطلاح نحوی به فرآیند پیوند دادن دو کلمه یا دو جمله با استفاده از حروف عطف اطلاق می‌شود، به گونه‌ای که معطوف در اعراب و حکم تابع معطوف علیه گردد و این ساختار را «مرکب عطفی» می‌نامند.

۲-۲ عطف تفسیری

در مباحث نحوی، عطف لفظی همواره تابع قواعدی مشخص بوده است. یکی از نکات مهم در این زمینه، چگونگی عطف یک لفظ بر مترادف خود است که دیدگاه‌های مختلفی را به خود جلب کرده است. مشهور است که عطف لفظی بر خودش ممنوع است

در نهایت، عطف تفسیری نوعی از عطف است که در آن کلمات مترادف برای تبیین و تأکید معنایی در کنار هم قرار می‌گیرند و این ترکیب، علاوه بر افزایش ایجاز و زیبایی کلام، عمق معنایی بیشتری را به شنونده منتقل می‌سازد.

۳. شیوه‌های وقوع عطف تفسیر در قرآن کریم

هیچ یک از کتب نحوی و بلاغی به قواعد وقوع عطف تفسیر نپرداخته‌اند ولی با استقراء و بررسی تفاسیر و کتب مختلف و شواهد آیات قرآن کریم می‌توان این‌گونه استنباط کرد که این نوع عطف صرفاً با دو حرف فاء و واو رخ می‌دهد و هم بین دو جمله و هم بین دو کلمه یافت می‌شود. در ادامه به ذکر نمونه‌هایی از هرکدام از این حالات می‌پردازیم و برای آنها از قرآن کریم شاهد مثال ذکر می‌گردد:

۳-۱ عطف تفسیر در جمله

این نوع عطف، که می‌تواند با حروف عطف واو یا فاء تحقق یابد، به درک عمیق‌تر معانی و روابط میان عبارات کمک شایانی می‌کند. در ادامه، به بررسی نمونه‌ای از این پدیده در ساختار جملات قرآنی می‌پردازیم.

عطف تفسیر در جمله به وسیله واو:

مثال: فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (البقرة/۱۰) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ (البقرة/۱۱) ترجمه فولادوند: در دل‌هایشان مرضی است و خدا بر مرضشان افزود و به [سزای] آنچه به دروغ می‌گفتند عذابی دردناک [در پیش] خواهند داشت (۱۰) و چون به آنان گفته شود در زمین فساد مکنید می‌گویند ما خود اصلاح‌گریم (۱۱).

الشربینی (۹۷۷هـ) عبارت «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا» را عطف تفسیر برای عبارت «بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» می‌داند یعنی اینکه دروغشان همان ادعای اصلاح‌گری آنها است (الشربینی، ۱/۱۲۸۵: ۲۴). بنابراین، در این نمونه قرآنی، جمله «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا» به عنوان تفسیری بر «بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» عمل کرده و مصداق دروغگویی آن‌ها را در ادعای اصلاح‌گری‌شان روشن می‌سازد، که این خود نمونه‌ای از کاربرد عطف تفسیری در ساختار جملات عربی با استفاده از حرف واو است.

- عطف تفسیر در جمله به وسیله فاء:

در تحلیل ساختار جملات مشخص می‌شود که این نوع عطف، که به منظور تبیین و روشن‌سازی معنای جمله اول به کار می‌رود، می‌تواند با حروف عطف فاء نیز صورت پذیرد. در این بخش، به بررسی نمونه‌ای از عطف تفسیری با فاء در قرآن کریم می‌پردازیم.

مثال: فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (الاعراف/۱۳۶) ترجمه فولادوند: سرانجام از آنان انتقام گرفتیم و در دریا غرقشان ساختیم چرا که آیات ما را تکذیب کردند و از آنها غافل بودند.

أبوحیان (۷۴۵هـ) غرق کردن را عطف تفسیر برای انتقام گرفتن می‌داند و فاء را از نوع تفسیری بر می‌شمارد (أبوحیان، ۵/۱۴۲۰: ۱۵۴). برخی دانشمندان معتقدند که اصل عطف تفسیر در جملات به وسیله فاء می‌باشد و عطف تفسیر در جملات به وسیله واو را خلاف نظر مشهور می‌دانند (ألوسی، ۱/۱۴۱۵: ۱۵۴). بنابراین برخی از دانشمندان معتقدند که اصل و اساس عطف تفسیری در جملات، به وسیله حرف فاء صورت می‌گیرد و این مسأله بر اهمیت و اولویت فاء در ایجاد این نوع رابطه تفسیری میان جملات تأکید دارد.

۳-۲ عطف تفسیر در کلمه:

- عطف تفسیر در کلمه وسیله واو:

در تحلیل روابط معنایی واژگان در جملات، «عطف تفسیری» به معنای بیان واژه‌ای است که معنای واژه ماقبل خود را روشن‌تر و دقیق‌تر بیان می‌کند. این نوع عطف می‌تواند توسط حرف واو صورت گیرد.

مثال: وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (البقرة/۵۳) ترجمه فولادوند: آنگاه که موسی را کتاب و فرقان [=جداننده حق از باطل] دادیم شاید هدایت یابید.

واحدی (۴۶۸هـ) واژه الفرقان را عطف تفسیری برای الکتاب می‌داند (الواحدی، ۱/۱۴۱۵: ۱۰۵).

- عطف به وسیله فاء

تا جایی که بررسی کردیم عطف تفسیری به وسیله حرف عطف فاء در بین کلمات رخ نداده است.

۴. معانی عطف تفسیری در قرآن کریم

پس از تعریف عطف تفسیری و شیوه‌های وقوع آن در قرآن کریم نکته‌ای که بسیار مهم این است که این پدیده زبانی برای چه اغراضی در قرآن کریم به کار می‌رود و به سخن دیگر معنای بلاغی که از وقوع این پدیده زبانی در قرآن کریم رخ می‌دهد چیست. با بررسی‌های انجام شده مشخص شد که این اغراض عبارتند از:

۴-۱ تأکید معنای معطوف علیه:

از جمله مهمترین اغراضی که عطف تفسیر در قرآن کریم به کار برده شده است تأکید معنای معطوف‌علیه می‌باشد که مصادیق آن تقریباً از دیگر اغراض بیشتر است. در ادامه جهت روشن شدن مسأله به ذکر چند نمونه از عطف تفسیری می‌پردازیم که برای این مقصود ذکر شده است:

مثال اول: لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَسِرُونَ (الأنفال: ۳۷)

ترجمه فولادوند: تا خدا ناپاک را از پاک جدا کند و ناپاک‌ها را روی یکدیگر نهد و همه را متراکم کند آنگاه در جهنم قرار دهد اینان همان زیانکارانند.

این آیه به هدف درگیری‌های مردم طرفدار حق و باطل و تلاش‌های آنان اشاره کرده است، که همان جداسازی مؤمنان پاک از کافران ناپاک است؛ یعنی در این کشمکش‌هاست که افراد پاک و باایمان و راستگو شناخته می‌شوند (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۷/۸: ۷۹).

خداوند متعال طیب را در مکان واسع و نیکویی قرار داد و خبیث یعنی گروه متصف به این صفت را بر روی همدیگر و انباشته قرار داد و الرکم: جمع کردن بخشی از چیزی بر روی یکدیگر است و عبارت فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا عطف تفسیر است که حقیقت ماقبلش را تأکید می‌کند و میزان این انباشتی را تفهیم می‌کند به نحوی که همه آنها به مانند چیزی شبیه ابر متراکم می‌شود (بقاعی، ۱۴۲۷/۳: ۲۱۶). در حقیقت قرار دادن بخشی از چیزی بر روی بخش دیگری از آن، همان تراکم است و به اعتقاد بقاعی خداوند متعال با به کار بردن پدیده زبانی عطف تفسیر در این آیه شریفه می‌خواهد جمله قبلی را تأکید کند. کافران در

اینجا به هیزم‌هایی تشبیه شده‌اند که بر روی یکدیگر انباشته می‌شوند و این متراکم شدن مناسب سوختن در جهنم است.

مثال دوم: وَثِيَابَكَ فَطَهَّرَ ۚ مَدْرٌ وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ۝ (المدرثر: ۴-۵)

ترجمه فولادوند: و لباس خوشتن را پاک کن (۴) و از پلیدی دور شو (۵)

پدیده عطف تفسیر در آیه فوق به بیان مفاهیم اخلاقی و فقهی پرداخته، به‌ویژه در تأکید بر پاکی و پرهیز از ناپاکی، اهمیت این مسأله را روشن می‌سازد.

مفسران درباره اینکه مقصود از این تطهیر لباسی که این آیه فرموده چیست، سخنان گوناگونی دارند ولی چون نمی‌توان گفت لباس ظاهری پیغمبر خدا (ص) پاک و پاکیزه نبوده است پس معلوم می‌شود مقصود از تطهیری که این آیه می‌گوید: معنی و محتوای آیه بعد است (نجفی، ۱۳۹۸/۱۹: ۳۵۰). این فرموده خداوند متعال «وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ» بنای بر این است که مراد از رجز، پلیدی و آلودگی و عطف تفسیر به منظور تأکید برای «وَوَثِيَابَكَ فَطَهَّرْ» می‌باشد و مراد طهارت شرعی از نجاسات است (ملکی میانجی، ۱۴۱۴/۲۹: ۱۷۰)؛ لذا معنای آیه شریفه این گونه می‌شود که پاکدامن باش و پاکدامنی همان دوری کردن از گناهان است. عبارت «وَوَثِيَابَكَ فَطَهَّرْ» (جامهات را پاکیزه کن) کنایه از اعمال نیکو و دوری کردن از گناهان است و عبارت «وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ» نیز همین معنا را تداعی می‌کند؛ بنابراین آیه دوم عطف تفسیر است برای آیه قبلی و طبق نظر مفسران مراد از آن در اینجا تأکید است.

مثال سوم: إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ (البروج: ۱۰)

ترجمه فولادوند: کسانی که مردان و زنان مؤمن را آزار کرده و بعد توبه نکرده‌اند ایشان راست عذاب جهنم و ایشان راست عذاب سوزان.

در آیه ۱۰ سوره بروج، خداوند به تهدید ستمگران مؤمنان می‌پردازد و عذاب جهنم را با «عذاب الحریق» عطف می‌کند. این عطف تفسیری برای تأکید بر شدت عذاب و افزایش بیم در دل‌ها صورت گرفته است.

این آیه مال کار شکنجه‌گران است، در عین حال که وعده عذاب می‌دهد باز مسأله توبه را عنوان می‌کند که این گونه اشخاص اگر بخواهند می‌توانند برگردند، توبه یکی از درهای

بزرگ رحمت خداست که انسان تا در دنیا است می‌تواند خود را بازسازی کند و گرنه عاقبت چنان کسان عذاب سوزان است (قرشی، ۱۳۷۷/۱۲: ۱۶۵). خداوند پس از آنکه به مردم ستمگر اخذود اشاره کرده، به سران قریش که مؤمنان را آزار می‌دادند تا آنان را از دین خود فریب دهند و پس از ایمان آوردن، به کفر بازگردانند، گوشه می‌دهد و آنها را تهدید می‌کند که اگر از این کار زشت دست بر ندارند، گرفتار عذاب دردناک خواهند شد خداوند «عذاب الحریق» را به «عذاب جهنم» عطف کرده و این، از باب عطف تفسیر و توضیح است و مراد از آن، تأکید بر وعده عذاب و هشدار و افزایش ترس و بیم می‌باشد. (مغنیه، ۱۳۹۰/۸: ۸۰) این آیه شریفه بیانگر حال آنهایی است که اگر بعد از اذیت و آزار مومنان توبه نکنند گرفتار عذاب جهنم خواهند شد و عذاب جهنم همان عذاب سوختن در آتش است؛ بنابراین عذاب الحریق به شیوه عطف تفسیری و برای تأکید عذاب جهنم به کار برده شده است.

۴-۲ تبیین و توضیح معطوف علیه

از جمله اغراض دیگری که در کنار تأکید معنای معطوف‌علیه بسیار پرکاربرد است و مفسران به آن معنا اشاره داشته‌اند، تبیین و توضیح معنای معطوف‌علیه است و شواهد مثال آنها از دیگر موارد بیشتر است. البته این غرض عطف تفسیر بیشترین همخوانی را با عنوان عطف تفسیر دارد چرا که تفسیر در حقیقت همان توضیح و تبیین است. در ادامه به ذکر چند شاهد مثال قرآنی برای این غرض بلاغی که مفسران به آن تصریح کرده‌اند می‌پردازیم:

مثال اول: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَلْكَتَبَ آمَنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدَقًا لِّمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلُ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهَ فَرَدِّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (النساء: ۴۷)**

ترجمه فولادوند: ای کسانی که به شما کتاب داده شده است به آنچه فرو فرستادیم و تصدیق‌کننده همان چیزی است که با شماست ایمان بیاورید پیش از آنکه چهره‌هایی را محو کنیم و در نتیجه آنها را به قهقرا بازگردانیم یا همچنانکه اصحاب سبت را لعنت کردیم آنان را [نیز] لعنت کنیم و فرمان خدا همواره تحقق یافته است.

خداوند تعالی در این آیات که ادامه آیات مربوط به یهود است از آنها می‌خواهد به قرآن که نشانه‌های صدق آن را در کتاب‌های خود دیده‌اند ایمان بیاورند، قبل از آنکه صورت آنها را به پشت برگردانیم و آنان را از رحمت خود دور سازیم، همانطور که اصحاب سبت را که تعدادی از یهود بودند به صورت خوک درآوریم و بدانند که فرمان خدا حتماً انجام می‌شود (میرمحمدی زرنی، ۱۳۸۹/۱: ۴۰۲)

عبارت **فَرَدِّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا** عطف تفسیری برای واژه طمس و تبیین‌کننده آن است و عبارت طمس حمل بر معنای ظاهری‌اش می‌شود بدین معنا که اثر چهره‌ها را از بین می‌بریم و گویا آنها را بسان قفا و پس گردن قرار می‌دهیم و از خلقت اصلی تغییر می‌دهیم و این مسأله یعنی تغییر کردن چهره‌ای که خداند متعال او را بدین آفریده است باعث می‌شود که انسان نتواند امور حیاتی خویش را انجام داده و نیازهایی که با آنها خلق شده را نتواند پاسخ بدهد (موسوی سبزواری، د.ت/ ۸: ۲۵۱). در حقیقت فعل **نطمس** به معنای محو کردن است. اگر آثار چهره محو شود شبیه قفا و پس گردن می‌شود که عبارت **فَرَدِّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا** نیز بر آن دلالت دارد و به شیوه عطف تفسیری آن را توضیح می‌دهد و تبیین می‌کند. البته **نطمس** وجوهاً کنایه از عدم هدایت یافتن است زیرا کسی که صورت و چشم ندارد به راه صحیح هدایت نمی‌شود و مانند کسی است که چهره‌اش در پس گردن قرار دارد و پیش روی خود را نمی‌بیند.

مثال دوم: **إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ يُؤْتَوْنَ أَجْرًا لِّمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ أَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتُ أَنْ يَبْعَثَ لَهُمْ رَسُولًا مِنْ بَيْنِ أُولَئِكَ يَفْقَهُوا قَوْلَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ قَوْلَ طَائِفَةٍ مِنْ أُولَئِكَ وَكَانَ اللَّهُ مُبْدِي السَّيِّئَاتِ (النساء: ۱۵۰)**

ترجمه فولادوند: کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می‌ورزند و می‌خواهند میان خدا و پیامبران او جدایی اندازند و می‌گویند ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می‌کنیم و می‌خواهند میان این [دو] راهی برای خود اختیار کنند.

در این آیات شریفه، به یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های ایمان حقیقی اشاره شده؛ و آن، جامع بودن ایمان نسبت به همه متعلقات آن است؛ اینکه مؤمنان واقعی، همان‌گونه که به خداوند ایمان دارند، به تمامی فرستادگان الهی، کتاب‌های آسمانی و سایر حقایق الهی نیز ایمان دارند؛ ولی گروهی از مردم، گرفتار

هیچ اجر و مزدی در پی سعادت انسان‌ها نیست، به عنوان مردمانی سخت‌گمراه و دورافتاده از حق و حقیقت نشان می‌دهد.

کافران در پاسخ، خزانه‌داران دوزخ اعتراف می‌کنند که: در حقیقت، هشداردهنده (پیغمبر) نزد ما آمد، اما ما او را انکار کردیم و گفتیم: خداوند هیچ چیز نازل نکرده است. و دوباره به او هشدار دادیم که شما در گمراهی بزرگی هستی (طیب، ۱۳/۱۳۷۸: ۹۶).
الایة الثانیة عشرة قوله تعالى في سورة الملك كَلَّمَا أَلْقَىٰ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلُوهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ فَأَعْرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ. یعنی هرگاه که انداخته شوند در دوزخ جماعتی از کافران پرسند ازیشان نگهبانان دوزخ که مالک دوزخ و تابعان اویند که آیا نیامد نزد شما پیغمبر بیم‌دهنده‌ای از نزد خدای تعالی گویند که بلی به تحقیق آمد نزد ما پیغمبری بیم‌دهنده‌ای از نزد خدای تعالی پس دروغ‌گوی شمردیم ما او را و گفتیم که نفرستاده است خدای تعالی هیچ پیغمبری و حکمی را. نیستید شما ای بیم‌دهندگان مگر در گمراهی بزرگ و گویند که اگر می‌بودیم ما می‌شنیدیم سخن پیغمبران را در دنیا یا به عقل کامل خود درمی‌یافتیم حق را نمی‌بودیم امروز در میان اهل دوزخ پس اقرار کنند به گناهان خود پس دور باشند اهل دوزخ از رحمت خدای تعالی. بدان که قول او وَ قُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ عطف تفسیر قول اوست (فَكَذَّبْنَا) از برای بیان طریق تکذیب (جرجانی و اشراقی، ۲/۱۳۶۲: ۱۹۲). بنابراین جمله وَ قُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ همان شیوه تکذیب کافران است با این توضیح که جمله دوم از جمله اول روشن‌تر و واضح‌تر است و آن را تبیین می‌کند و این مسئله توسط پدیده زبانی عطف تفسیر رخ داده است. همانگونه که ذکر شد، مسئله ایضاح بعد از ابهام به هدف تاثیر بیشتر بر مخاطب می‌دهد.

۴-۳ بیان سبب و علت معطوف علیه

گاهی یک اسم مترادف بر دیگری عطف می‌شود تا سبب و علت معطوف‌علیه را بیان کند. این مسأله‌ای است که تا جایی که ما بررسی کردیم تنها علامه طباطبایی به آن اشاره داشته است و دیگر مفسران به آن اشاره نکرده‌اند. در ادامه به ذکر چند نمونه از این غرض بلاغی عطف تفسیر می‌پردازیم:

ایمان‌گزینشی هستند و به برخی متعلقات ایمان، ایمان نمی‌آورند (انصاریان، ۸/۱۳۹۸: ۱۳۰).

جمله: يُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ را عطف کرد بر جمله مورد بحث که فرمود: إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ أَنْ هُمْ بِهِ طُورِ عَطْفٍ بَيَان، عطف کرد، و تازه همین عطف بیان و تفسیر ابغاضش یکدیگر را تفسیر می‌کنند و حاصل بیان چنین است که یهود و نصارا به خدا و همه رسولان او کافرنند، برای اینکه می‌گویند: ما به بعضی ایمان داریم و به بعضی دیگر کافریم، می‌خواهند بین خدا و رسولان او تفرقه انداخته، به خدا و بعضی از رسولانش ایمان آورند و به بعضی دیگر از رسولانش کفر بورزند با اینکه آن بعض نیز فرستاده خدا است و رد او رد خدای تعالی است آنگاه به بیانی دیگر و با عطف تفسیر مطلب را روشن‌تر نموده (طباطبایی، ۵/۱۳۷۴: ۲۰۶). البته مترجم محترم در این مثال عطف تفسیر را به عطف بیان ترجمه کرده است و ذکر این نکته در اینجا ضروری است که مراد وی عطف تفسیر می‌باشد؛ چرا که عطف بیان به وسیله حروف عطف رخ نمی‌دهد و این مسأله بر متخصصان زبان و ادب عربی پوشیده نیست. توضیح اینکه، جمله يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ همان معنای يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ است با این تفاوت که جمله دوم از جمله اول واضح‌تر است؛ چرا که شیوه جدایی افکندن بین خدا و پیامبران را تبیین کرده و شرح می‌دهد با این جملات که به برخی ایمان داریم و برخی دیگر را نمی‌پذیریم این مسئله از باب ایضاح بعد از ابهام است که اثر بیشتری در مخاطب ایجاد می‌کند. زیرا هرگاه کلامی به صورت مبهم بیان شود ذهن مخاطب را کنجکاو کرده و بعد از آن که به صورت روشن آورده می‌شود برای مخاطب جذاب‌تر است و در نتیجه اثرگذاری آن بیشتر خواهد بود.

مثال سوم: قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ (الملك: ۹).

ترجمه فولادوند: گویند چرا هشدار دهنده‌ای به سوی ما آمد [ولی] تکذیب کردیم و گفتیم خدا چیزی فرو نفرستاده است شما جز در گمراهی بزرگ نیستید.

این آیه نشان آن است که دستگاه تبلیغاتی کافران تا چه اندازه در وارونه جلوه دادن حقایق، پیش رفته است! و از سویی نبوت را که لطفی الهی برای هدایت انسان‌هاست، دروغ معرفی می‌کند! از سوی دیگر، انبیا را که مردانی سخت‌کوش و بدون

ترجمه فولادوند: امروز بر کسی هیچ ستم نمی‌رود جز در برابر آنچه کرده‌اید پاداشی نخواهید یافت.

در این آیه به تجسم اعمال انسان‌ها در رستاخیز اشاره و بیان گردیده که جزای اعمال هرکس خود اعمال اوست؛ یعنی همان اعمال به صورت پاداش و کیفر تجسم می‌یابد و دامن افراد را می‌گیرد (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۷/۱۷: ۱۸۲).

عبارت *فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ* عطف تفسیر این عبارت است عدلا و یحکم حکما حقا فلا تظلم نفس شیئا و جمله و لا تجزونن إلا ما کنتم تعملون در حقیقت بیان برهانی است که سبب انتفای ظلم در آن هنگام را بیان می‌کند چرا که جزای اعمال ایشان در حقیقت خود اعمالشان است و تصور ظلم و ستم نمی‌شود چرا که ظلم قرار دادن چیزی در غیر از جایگاه خودش است (طباطبایی، دت/جلد ۱۷: ۱۰۰). خداوند متعال در قیامت ظلمی به کسی روا نمی‌دارد و آن پاداش و عقاب‌های روز قیامت در حقیقت همان بازتاب اعمال ایشان است که از قبل انجام داده‌اند. دلیل عدم ظلم را به شیوه عطف تفسیر با عبارت «وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» توسط حصر (نفی و استثنا) بیان می‌کند، یعنی این پاداش و مجازات فقط نتیجه همان اعمالی است که انجام می‌داده‌اید؛ لذا خداوند متعال ظلمی به کسی نمی‌کند.

مثال سوم: *إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ* (مریم: ۴۰)

ترجمه فولادوند: ما بیم که زمین را با هر که در آن است به میراث می‌بریم و [همه] به سوی ما بازگردانیده می‌شوند.

معنای وارث شدن خداوند نسبت به زمین و وارث شدن نسبت به صاحبان آن یکی است، زیرا وراثت زمین، مرگ صاحبان آن و باقی ماندن آن است در تحت سیطره خداوند. و وراثت صاحبان زمین هم مرگ آنها و قرار گرفتن زمین در اختیار خداست (مشکینی اردبیلی، ۱۳۹۲/۵: ۳۱).

وی ملک را به خود منحصر کرده است و مرجع معنای این وراثت به این است که هر موجودی به سوی او بازگشت کند و محسور گردد، و بنا بر این، جمله «وَلِلَّيْنَا يُرْجَعُونَ» عطف تفسیر و به منزله تعلیل برای جمله دوم، و یا برای مجموع دو جمله خواهد بود، که بنا بر اینکه تعلیل برای هر دو جمله باشد جنبه صاحبان عقل را بر سایر موجودات غلبه داده، و یا تمامی

مثال اول: *إِلَيْهِ يَرْدُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَائِيَ قَالُوا أَدْنَاكَ مَا مِئْنَا مِنْ شَهِيدٍ ۴۷ - وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَظَنَّوْا مَا لَهُمْ مِنْ مَّحِيصٍ ۴۸* (فصلت ۴۷-۴۸)

ترجمه فولادوند: دانستن هنگام رستاخیز فقط منحصر به اوست و میوه‌ها از غلاف‌هایشان بیرون نمی‌آیند و هیچ مادینه‌ای بار نمی‌گیرد و بار نمی‌گذارد مگر آن که او به آن علم دارد و روزی که [خدا] آنان را ندا می‌دهد شریکان من کجایند می‌گویند با بانگ رسا به تو می‌گوییم که هیچ گواهی از میان ما نیست (۴۷) و آنچه از پیش می‌خواندند از [نظر] آنان ناپدید می‌شود و می‌دانند که آنان را روی گریز نیست (۴۸).

این آیات شریفه می‌فرماید: اگر زمان قیامت از کسی سؤال شود، باید بگوید: خداوند می‌داند نه اینکه بگوید: نمی‌دانم. و خداوند از هر میوه‌ای که از غنچه خود بیرون آید، آگاهی دارد و به بارداری و وضع حمل زنان آگاه است و این علم مخصوص اوست و بر وحدانیت او دلالت دارد (میرمحمدی زرنندی، ۱۳۸۹/۳: ۵۱۵)

مراد از شهادت، شهادت گفتاری است یا شهادت به معنای رویت حضوری و بصری است بنابراین قول دوم عبارت «وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ» عطف تفسیر است که به وسیله آن سبب انتفای شهادت را توضیح می‌دهد (کلانتری، ۱۴۲۱/۵: ۵۲۴). و معنای آیه این است که: روزی که خدای تعالی مشرکین را از دور صدا می‌زند: کجا هستند شریکان من؟ یعنی آن سنگ و چوب‌هایی که شما شریک من می‌پنداشتید؟ می‌گویند: احدی از ما نیست که شرکایی برای تو ببیند (طباطبایی، ۱۳۷۴/۱۷: ۶۰۹). همانگونه که ملاحظه شد علامه طباطبایی غرض از تفسیر را در اینجا بیان سبب عنوان می‌کند. در حقیقت علت اینکه آن‌ها وجود شاهد و گواه را نفی می‌کنند این است که آن بت‌هایی که می‌پرستیدند، اکنون دیگر در پیش روی آن‌ها حاضر نیست و از بین رفته است لذا نمی‌توانند آن‌ها را به عنوان گواه و شاهد معرفی کنند و این بیان علت به شیوه عطف تفسیر رخ داده است که یکی از شیوه‌های بیان و انتقال معنا در قرآن کریم است.

مثال دوم: *فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ* (یس: ۵۴).

رسولان گردند؛ بالاخره سوره فاتحه خلاصه معارف الهی است (حسینی همدانی، ۱۴۰۴/۹: ۴۰۲).

مؤلف تفسیر کوثر نیز بر این معنا تصریح کرده که مراد سبعا من المثنی و القرآن العظیم هر دو سوره حمد است و عطف از نوع تفسیری می‌باشد ولی به غرض بلاغی آن اشاره نکرده است و می‌گوید: منظور از هر دو عبارت «سبعا من المثنی» و «القرآن العظیم» سوره حمد است و این عطف، عطف تفسیر است و اطلاق قرآن به جزئی از آن جایز است. شاهد این قول دو روایتی است که از بخاری و طبری نقل کردیم که در آنها پیامبر خدا(ص) مجموع عبارت «سبعا من المثنی و القرآن العظیم» را به سوره حمد اطلاق فرمود. البته این اطلاق منحصر به این دو روایت نیست؛ بلکه در برخی دیگر از روایات هم آمده است. طبق این سه قول که «سبعا من المثنی» به سوره حمد تفسیر شده، این سوره هفت آیه دارد (جعفری، ۱۳۹۸/ ۶: ۷۵) در روایات شیعه نیز مشهور است که مراد از سبعا من المثنی سوره حمد است؛ بدین ترتیب خداوند متعال از لطف و امتنانی که بر پیامبر(ص) درباره اعطای سوره حمد، ارزانی داشته پرده برمی‌دارد و با ذکر لفظ القرآن العظیم، آن را از لحاظ عظمت به مثابه کل قرآن کریم قرار داده است. این بیان عظمت توسط پدیده زبانی عطف تفسیر رخ داده است. همانگونه که ملاحظه شد مفسران محترم عطف تفسیر در این آیه قرآن را از باب تعظیم و بیان اهمیت معطوف‌علیه برشمرده‌اند.

مثال دوم: وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا (النساء: ۹۳).

ترجمه فولادوند: و هر کس عمداً مؤمنی را بکشد کیفرش دوزخ است که در آن ماندگار خواهد بود و خدا بر او خشم می‌گیرد و لعنتش می‌کند و عذابی بزرگ برایش آماده ساخته است.

منظور از قتل مؤمن در آیه این است که انسانی را به‌خاطر ایمان داشتن به قتل برساند و یا کشتن او را مباح بشمرد، روشن است که چنین قتل نشانه کفر قاتل است و لازمه آن خلود در عذاب می‌باشد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴/ ۴: ۶۶).

محمد جواد مغنیه در تفسیر این آیه بیان می‌کند که: «در صدر سخن به حکم قتل عمد اشاره کردیم که همان کشتن و قصاص است مگر این که ولی عفو کند و خداوند متعال در این آیه می‌فرماید که جزای چنین شخصی خلود در آتش جهنم،

موجودات در روز بازگشت به او عاقل می‌شوند(طباطبایی، ۱۳۷۴/۱۴: ۶۷) این که خداوند متعال وارث هرچه و هرکس در زمین است می‌باشد به این معنا است که همگی روزی خواهند مرد و فقط خداوند متعال باقی خواهد ماند و همه چیز را به ارث می‌برد و دلیل این مسئله این است که همگی باید برای پاداش یا عقاب فقط به سوی او بازگردند که این مسئله به شیوه عطف تفسیری بیان شده است. البته شاهد مثال‌های دیگری نیز از این نوع وجود دارد که به دلیل پرهیز از اطاله کلام از ذکر آنها خوداری می‌شود ولی همانگونه که بیان شد این غرض از عطف تفسیر را تا جایی که ما بررسی کردیم فقط علامه طباطبایی بیان داشته‌اند.

۴- بیان عظمت و اهمیت

تفخیم و تعظیم توسط عطف تفسیر یکی دیگر از اغراض این پدیده زبانی است که مفسران قرآن کریم به آن اشاره کرده‌اند. در ادامه جهت تبیین این مسأله چند شاهد مثال از قرآن کریم و تفاسیر ذکر می‌گردد:

مثال اول: وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ (الحجر: ۸۷)

ترجمه فولادوند: و به راستی به تو سبع المثنی [=سوره فاتحه] و قرآن بزرگ را عطا کردیم.

وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي: آیه مبنی بر منت و ذکر نعمت بزرگی است که به رسول اکرم صلی الله علیه و آله اختصاص داده شده (سبعا)، مفرد نکره و برحسب روایات مراد سوره فاتحه که هفت آیه است من حرف بیان و تبعیض (المثنی) جمع مثنیه به معنای عطف و ارتباط با یکدیگر است. آیه بیان آنست که از جمله نعمت‌ها که پروردگار به رسول گرامی صلی الله علیه و آله موهبت فرموده سوره فاتحه است و الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ: عطف تفسیر کلمه سبعا می‌باشد سوره فاتحه با اینکه بعض و جزئی از آیات قرآنی است از نظر عظمت آن را مجموع قرآن معرفی نموده؛ زیرا آیات هفتگانه آن صفات ذات و فعل و نیز حمد و تسبیح ساحت کبریایی را دربر دارد و نیز نعمت صراط مستقیم که به رسولان موهبت فرموده و آنچه دانشجویان مکتب قرآن خواسته‌اند به این که در ادای وظایف عبودیت استقامت یابند و از گمراهی و ضلالت تبری نموده، ملحق به

معروف و نهی از منکر باشد، به سخن دیگر عطف تفسیر پرده از اهمیت جمله معطوف برمی‌دارد نه معطوف‌علیه از ذکر مثال‌هایی که گذشت مشخص می‌شود که این غرض بلاغی عطف تفسیر گاهی برای بیان عظمت معطوف‌علیه، گاهی برای بیان عظمت معطوف و گاهی برای بیان عظمت چیزی غیر از آن‌ها به کار می‌رود.

۴-۵ تفنن در بیان

از موارد دیگری که مفسران قرآن کریم برای اغراض عطف تفسیر بیان کرده‌اند تفنن و براعت در بیان است که به نوعی بر زیبایی سخن می‌افزاید. در ادامه به جهت روشن شدن مسأله نمونه‌هایی از آن به همراه تفاسیرشان ذکر می‌شود:

مثال اول: تِلْكَ آيَةُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ (الجاثية: ۶)

ترجمه فولادوند: این [ها]ست آیات خدا که به راستی آن را بر تو می‌خوانیم پس بعد از خدا و نشانه‌های او به کدام سخن خواهند گروید.

آیاتی و نشانه‌هایی که در آیه قبل از آیه فوق ذکر شده، آیات تکوینی و تشریعی خدا است؛ اما آنها به آن ایمان نیاورده‌اند. به همین جهت، در پایان آیه با لحن ویژه‌ای که تعجب مخاطب را برمی‌انگیزد، می‌پرسد: پس آنان بعد از سخن خدا و آیات او به کدام سخن ایمان می‌آورند؟ یعنی اگر آنها به سخن خدا و آیات او ایمان نمی‌آورند پس به چه چیزی ایمان می‌آورند؟ (جعفری، ۱۳۹۸/۱۰: ۳۰۳).

تفاوت حدیثی که قرآن است و میان آیاتی این است که آیات فقط فرق‌گذار میان حق و باطل است و عطف، عطف تفسیری است و هدف از آن فقط مغایرت در عنوان و نام است (حائری طهرانی، ۱۳۷۷/۱۰: ۹۵) بیان یک معنا به شیوه‌های مختلف از جمله مسائل علم معانی و بیان است. تفنن در کلام سبب هوشیاری شنونده و تشویق وی به استماع کلام می‌شود. بهره‌گیری از کلماتی که یک معنا را می‌رساند بیانگر علاقه دوباره نویسنده یا گوینده به آن است؛ لذا موجب رغبت بیشتر مخاطب به آن نیز می‌شود. در این آیه شریفه نیز خداوند متعال با به کار بردن لفظ حدیث و آیات که طبق نظر برخی مفسرین مراد از هر دوی آن‌ها قرآن کریم است به شیوه عطف تفسیری نوعی

غضب، لعن خداوند و عذاب عظیم است و این مجازات‌های چهارگانه همگی تأکید و عطف تفسیر هستند که هدف آن بیان بزرگی و عظمت این جنایت بد است و آن از گناه‌های کبیره‌ای است که چیزی جز کفر معادل آن نیست» (مغنیه، ۲/۱۴۲۴: ۴۰۸). در این آیه شریفه چهار نوع مجازات را به شیوه عطف تفسیری برای قتل عمد قرار می‌دهد که همان جهنم، خشم و نفرین خداوند و عذاب بزرگ است. نکته قابل توجه این که در اینجا عطف تفسیر نه برای بیان بزرگی معطوف‌علیه بلکه برای فعل شرط که معطوف‌علیه در جواب آن واقع شده است به کار برده شده است. در ادامه به ذکر نمونه دیگری از این غرض بلاغی عطف تفسیر می‌پردازیم:

مثال سوم: وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (آل عمران: ۱۰۴)

ترجمه فولادوند: و باید از میان شما گروهی [مردم را] به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وادارند و از زشتی بازدارند و آنان همان رستگارانند.

به دنبال آیات پیشین که مسئله اخوت و اتحاد را توصیف می‌کرد در این آیه اشاره به مسئله «امر به معروف» و «نهی از منکر» شده که در حقیقت به منزله یک پوشش اجتماعی برای محافظت جمعیت است، زیرا اگر مسئله امر به معروف و نهی از منکر در میان نباشد عوامل مختلفی که دشمن بقای «وحدت اجتماعی» هستند، همچون موریانه از درون، ریشه‌های اجتماع را می‌خورند، و آن را از هم متلاشی می‌سازند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴/۳: ۳۴).

الایة الثانية قوله تعالى في سورة آل عمران ايضا: وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ یعنی باید که باشند از شما ای مؤمنان جماعتی که بخوانند مردم را به نیکی و امر کنند به معروف و نهی کنند از منکر و آن جماعت ایشانند رستگاری یابندگان قول او وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ عطف است بر قول او يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ از قبیل عطف تفسیری و تفصیل بعد از اجمال به جهت اهتمام بشأن امر بمعروف و نهی از منکر (جرجانی و اشراقی، ۱۳۶۲/۴: ۱۰۳) در این مثال نیز عطف تفسیر ذکر شده تا بیانگر اهمیت امر به

همزمان برای چند غرض بلاغی کاربرد داشته باشد که در این آیه هم برای تفنن و هم برای تأکید به کار رفته است.

۴-۶ احتراس و ممانعت از برداشت معنای اشتباه از معطوف‌علیه

گاهی هدف از کاربرد عطف تفسیر ممانعت از برداشت معنای اشتباه از معطوف‌علیه می‌باشد. در ادامه جهت روشن شدن این مسأله چند نمونه از قرآن کریم به همراه تفسیر آنها ذکر می‌گردد که در آنها مفسران محترم هدف از ذکر عطف تفسیری را احتراس و جلوگیری از توهم برداشت معنای غیرمقصود برشمرده‌اند.

مثال اول: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (نور: ۲۱).

ترجمه فولادوند: ای کسانی که ایمان آورده‌اید پای از پی گام‌های شیطان منهدید و هر کس پای بر جای گام‌های شیطان نهد [بداند که] او به زشتکاری و ناپسند وامی‌دارد و اگر فضل خدا و رحمتش بر شما نبود هرگز هیچ کس از شما پاک نمی‌شد ولی [این] خداست که هر کس را بخواهد پاک می‌گرداند و خدا[ست] که [شنوای داناست].

این آیه هشداری است به همه مؤمنان که نفوذ افکار و اعمال شیطانی گاه به صورت تدریجی و کم‌رنگ است و اگر در همان گام‌های نخست کنترل نشود وقتی انسان متوجه می‌گردد که کار از کار گذشته است، بنا بر این هنگامی که نخستین وسوسه‌های اشاعه فحشاء یا هر گناه دیگر آشکار می‌شود، باید همانجا در مقابل آن ایستاد تا آلودگی گسترش پیدا نکند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴/۱۴: ۴۱۰).

در این آیه شریفه قرآن کریم، واژه رحمة عطف تفسیری «الفضل» باشد و ایراد عطف تفسیری تنبیه باشد بر اینکه مراد از فضل، فضل در دین نیست چنانچه فخررازی باین حمل کرده بلکه مراد از آن احسانست چنانچه خود نیز از بعضی علمای ادب نقل کرده که «وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ» به این معنی است که: و لا تقصروا فی ان تحسنوا (اشکوری، ۱۳۷۳/۳: ۲۶۹). در این آیه شریفه غرض بلاغی عطف تفسیر ممانعت از برداشتی غیر از معنای مقصود است و این همان چیزی است که در بلاغت

از تفنن در بیان ایجاد کرده است که موجب تشویق مخاطب به شنیدن کلام می‌شود.

مثال دوم: وَأَنْ أَحْكُمُ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ (المائدة: ۴۹)

ترجمه فولادوند: و میان آنان به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری کن و از هواهایشان پیروی مکن و از آنان برحذر باش مبدا تو را در بخشی از آنچه خدا بر تو نازل کرده به فتنه دراندازند پس اگر پشت کردند بدان که خدا می‌خواهد آنان را فقط به [سزای] پاره‌ای از گناهانشان برساند و در حقیقت بسیاری از مردم نافرمانند.

از ابن عباس نقل شده: جمعی از بزرگان یهود توطئه کردند و گفتند: نزد محمد صلی الله علیه و آله می‌رویم شاید بتوانیم او را از آیین خود منحرف سازیم، پس از این تبانی، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ما دانشمندان و اشراف یهودیم و اگر ما از تو پیروی کنیم سایر یهودیان نیز به ما اقتدا می‌کنند ولی در میان ما و جمعیتی، نزاعی است (در مورد یک قتل یا چیز دیگر) اگر در این نزاع به نفع ما داوری کنی ما به تو ایمان خواهیم آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله از چنین قضاوتی (که عادلانه نبود) خودداری کرد و این آیه نازل شد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴/۴: ۴۰۳).

ابن عاشور در تفسیر این آیه می‌گوید: چیزی بر آن عطف شده که بیان می‌کند که کتاب بر حکم به آنچه درون آن است دلالت می‌کند و آن تفسیریه در عبارت: وَأَنْ أَحْكُمُ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بر آن دلالت دارد؛ بنابراین مقصود کلام را با دوبار ذکر کردن تأکید می‌کند و این امر همراه با تفنن سبک و نوآوری است و تقدیر سخن این‌گونه شده است: و أنزلنا إليك الكتاب بالحق أن احكم بينهم بما أنزل الله فاحكم بينهم به و آنچه عطف تفسیر را در اینجا نیکو ساخته است طول کلام فاصل شده بین فعل و تفسیرکننده آن است (ابن عاشور، د.ت: ۵: ۱۲۶). در این آیه شریفه نیز از پدیده زبانی عطف تفسیر بهره گرفته شده است تا در کلام تفنن ایجاد شود و بدین ترتیب مخاطب را به شنیدن کلام تشویق کند و اثر بیشتری در او بگذارد؛ البته در این مورد علاوه بر ایجاد تفنن بر تأکید نیز دلالت می‌کند؛ بنابراین مشخص می‌شود که عطف تفسیر گاهی ممکن است به‌طور

ترجمه فولادوند: پس پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد [و فرمود که] من عمل هیچ صاحب عملی از شما را از مرد یا زن که همه از یکدیگر تباه نمی‌کنم، پس کسانی که هجرت کرده و از خانه‌های خود رانده شده و در راه من آزار دیده و جنگیده و کشته شده‌اند، بدی‌هایشان را از آنان می‌زدایم و آنان را در باغ‌هایی که از زیر [درختان] آن نهرها روان است درمی‌آورم [این] پاداشی است از جانب خدا و پاداش نیکو نزد خداست.

داستان نزول آیهی فوق دو گونه حکایت شده است:

الف) یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله به نام «أم سلمه» به ایشان عرض کرد: در قرآن از جهاد و فداکاری مردان، فراوان سخن به میان آمده است؛ آیا زنان هم در این قسمت سهمی دارند؟ آیهی فوق فرو فرستاده شد و به پرسش أم سلمه پاسخ داد. ب) و نیز حکایت شده، هنگامی که علی علیه‌السلام به همراه چند زن، یعنی فاطمه علیهاالسلام دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه دختر آسد و فاطمه دختر زبیر و أم ایمن، از مکه به مدینه مهاجرت می‌کردند، آیهی فوق فرو فرستاده شد (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۷: ۳/۳۸۹).

آلوسی در ذیل تفسیر این آیه می‌گوید: ریشه المهاجرة از هجر است به معنای ترک کردن و به کثرت در معنای مهاجرت از سرزمینی به سرزمین دیگر استعمال می‌شود، یعنی ترک کردن موطن اول و رفتن به دومی به‌طور اطلاق یا همانگونه که در استعمال شرع به کار می‌رود ترک کردن دینی برای پذیرفتن دین دیگر است و آنچه در مورد این آیه به ذهن خطور می‌کند این معنا است؛ بنابراین جمله وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ عطف تفسیر است و اشاره دارد بر این که این مهاجرت از اجبار و اضطراب بوده است چرا که مشرکین ایشان را آزار دادند و بر آنها ستم کردند تا جایی که مجبور به خروج شدند (آلوسی، ۱۴۱۵: ۲/۳۷۸). در این آیه شریفه نیز به شیوه اطناب و احتراس معنای اصلی کلام تعیین می‌شود و مانع از این توهّم می‌شود که هجرت ایشان از روی میل و اختیار و بدون اذیت و آزار بوده است بلکه بیان می‌کند که این مهاجرت به سبب اذیت و آزاری بوده که به آنها رسیده است و به این هجرت مجبور بوده‌اند یا به سخن دیگر از سرزمین خود اخراج شده‌اند. احتراس در این آیه شریفه برای جلوگیری از برداشت اشتباه به شیوه عطف تفسیر رخ داده است.

اطناب به شیوه تکمیل و احتراس نامیده می‌شود، یعنی گوینده معنایی را می‌آورد که ممکن است از آن خلاف مقصود تصور شود، سپس لفظی را ذکر می‌کند که آن توهّم را از بین ببرد. در این آیه شریفه با ذکر واژه رحمت بیان می‌شود که مراد از فضل احسان است نه فضل در دین.

مثال دوم: وَ قَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ (المائده: ۱۸).

ترجمه فولادوند: و یهودان و ترسایان گفتند ما پسران خدا و دوستان او هستیم.

سبب نزول این آیه مبارکه طبق گفته ابن عباس این است وقتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یهودیان و نصرانیان را از عذاب خدا ترسانید گفتند چگونه ما را می‌ترسانی در صورتی که ما هر قدر گناه زیادتیر انجام دهیم خدا ما را عقوبت نخواهد نمود؛ زیرا ما پسران او و دوستان اویم، لذا خداوند متعال در مقابل ادعای آنان به رسولش دستور داد که به آنان بگو اگر چنین می‌باشد؛ یعنی پسرهای خدا و دوستان او می‌باشید پس چگونه شما را برای گناهانتان عذاب می‌کند، در صورتی که پدر هرگز اولادش را عذاب نمی‌کند (داورپناه، ۱۳۶۶: ۱۰/۱۸۵).

یهود و نصاری خود را فرزندان و محبوبان خداوند برمی‌شمردند. عطف احباء بر ابناء از باب عطف تفسیر است برای اشاره به این معنی که مقصود از بنوة و فرزندی، محبت و مزیت اتصال و ارتباط با خداوند متعال نسبت به دیگران است و این ارتباط از نوع ایمان و درک اوست و آنها مختص به نعمت محبت هستند و مراد از بنوت اتصال و محبت است (ابوزهره، د.ت/۴: ۲۰۹۹). در این آیه شریفه نیز به شیوه اطناب و احتراس از برداشت معنای غیر مقصود جلوگیری کرده و توضیح می‌دهد که مراد از پسران خداوند بودن، ارتباط و محبت است و نه رابطه پدر و فرزندی؛ لذا به زعم باطل ایشان یهود و نصاری دچار عذاب خداوند نخواهند شد چرا که محبوب وی هستند. این اطناب به شیوه عطف تفسیری در کلمه توسط حرف واو رخ داده است.

مثال سوم: فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنُ الثَّوَابِ (آل عمران: ۱۹۵).

۷-۴ اشاره به معنایی اضافه بر معطوف‌علیه (تتمیم)

گاهی عطف تفسیری بیانگر معنایی است که در معطوف‌علیه نیست و یک معنا را به آن اضافه می‌کند و به نوعی تکمیل‌کننده معنای معطوف‌علیه است. تا جایی که بررسی شد به این غرض عطف تفسیر نیز تنها یک مفسر آن هم در ذیل یک آیه تصریح داشته است که عبارت است از:

مثال: **إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ** (آل عمران: ۸۹).

ترجمه فولادوند: مگر کسانی که پس از آن توبه کردند و درستکاری [پیشه] نمودند که خداوند آمرزنده مهربان است.

در این آیه راه بازگشت را به روی مرتدان می‌گشاید و به آنان اجازه توبه می‌دهد چرا که هدف قرآن در همه جا اصلاح و تربیت است و یکی از مهم‌ترین اسباب اصلاح و تربیت گشودن راه بازگشت به روی بدکاران و آلودگان است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴/۲: ۶۵۰).

مفسر محترم معتقد است **وَأَصْلَحُوا** عطف تفسیر است برای تابوا بدین معنی ک صالح یعنی مسلمان شوند یا اینکه خود و ایمانشان را اصلاح کنند در این هنگام که فسادهایشان در زمین را اصلاح کردند **فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ** و توبه ایشان را می‌پذیرد (پانی‌پتی، ۱۳۷۴/۲: ۱۸۴) در این شاهد مثال قرآنی لفظ اصلحوا اشاره به معنایی اضافه بر تابوا دارد که آن اصلاح کردار و ایمان خود است و برای بیان این معنا از عطف تفسیر بهره می‌برد؛ لذا درصدد آن است که بگوید توبه کردن ایشان به تنهایی کافی نیست بلکه باید کارهای ناپسند و فاسدشان در زمین را نیز اصلاح کنند؛ بدین ترتیب به معنایی اضافه بر توبه اشاره می‌کند. این مسئله در علم بلاغت اطناب به طریقه تتمیم است یعنی سخنی که موهم خلاف مقصود نباشد را با چیزی تمام کنند که نکته‌ای را برساند و در این آیه شریفه نکته مورد نظر این است که توبه به شرط عمل صالح مقبول و مفید خواهد بود.

۸-۴ اشاره به خود معنای حرف عطف

گاهی غرض از عطف تفسیری در خود معنای حرف عطف نهفته است. با بررسی‌های صورت‌پذیرفته در میان تفاسیر فقط یک‌بار به این معنا تصریح شده است که در ادامه ذکر می‌گردد:

مثال: **فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ** (آل عمران: ۶۱).

ترجمه فولادوند: پس هر که در این [باره] پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده با تو محاجه کند بگو بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زاناتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

دعوت به مباحله در آیه مذکور یک دلیل روشن بر حقانیت پیامبر اسلام (ص) است و در آن خداوند به پیامبر خود دستور می‌دهد که هر گاه پس از استدلالات روشن پیشین کسی در باره عیسی با تو گفتگو کند، و به جدال برخیزد، به او پیشنهاد «مباحله» کن که فرزندان و زنان خود را بیاورد و تو هم فرزندان و زنان خود را دعوت کن و دعا کنی تا خداوند دروغگو را رسوا سازد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴/۲: ۸۲۰).

جمله **فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ** عطف تفسیر برای **نَبْتَهِلْ** است و استعمال آن با حرف فاء اشاره به این دارد که وقوع لعنة از ابتغال و دعا فاصله زمانی ندارد بلکه بدون مهلت و وقفه بعد از آن رخ می‌دهد (پانی‌پتی، ۱۳۷۴/۲: ۶۰). حروف عطف در قرآن کریم بر اساس مقتضای مقام و نیاز متن در مواضع مختلفی آمده است، البته هر حرف نیز ویژگی دارد که آن را از سایر حروف عطف متمایز می‌کند. به عنوان مثال حرف عطف فاء بیانگر ترتیب معطوف‌علیه و معطوف بدون مهلت است، یعنی بدون فاصله بعد از یکدیگر واقع می‌شوند. در آیه شریفه مذکور نیز بیان می‌شود که لعنت خداوند بلافاصله بعد از مباحله رخ می‌دهد و این مسئله توسط عطف تفسیر بیان شده است.

۹-۴ بیان صفت معطوف‌علیه

از جمله اغراض دیگری که تنها یک شاهد مثال برای آن توسط مفسر ذکر گردیده است آن است که گاهی غرض عطف تفسیر بیان صفت و ویژگی معطوف‌علیه است و مفسر محترم جهت اثبات مدعای خویش به شعری از ادبیات عربی نیز استناد می‌کند. در ادامه به ذکر این شاهد مثال و نظر مفسر می‌پردازیم:

مثال: **وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا** (الاحزاب: ۱۲).

آورد به جهت انهماک در کفر و شرک (شاه عبدالعظیمی، ۱۳۶۳/۱۱: ۵۹).

عبارت وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ عطف تفسیر و نتیجه دو آیه فوق است، به قولی عطف است بر لَا يُبْصِرُونَ ناگفته نماند: منظور از ایمان در آیه شناخت و باور و اعتقاد نیست، بلکه تسلیم شدن به اعتقاد است و گرنه آنها اعتقاد داشتند (قرشی بنابی، ۱۳۷۷/۹: ۶۲-۶۱)، علامه طباطبایی نیز بر این معنا در ذیل آیه تصریح کرده و می‌فرماید: وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ این جمله عطف است، و تقریر است برای مضمون سه آیه قبل، و منظور از آنها را خلاصه‌گیری نموده و در عین حال زمینه‌چینی می‌کند برای آیه إِنَّمَا تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ (طباطبایی، ۱۳۷۴/۱۷: ۹۵-۹۴)، آیه شریفه مذکور نتیجه و خلاصه آیات پیش از آن است، بدین معنا که فرمان عذاب خداوند برای بیشتر مردم این قوم ثابت شده است ولی با وجود آن باز هم ایمان نمی‌آورند؛ لذا مستحق عذاب هستند و خداوند متعال دیدگانشان را از فهم حقیقت پوشانده است و به همین دلیل حقایق را نمی‌بینند در نتیجه چه آنها را بیم دهی یا اینکه بیم ندهی برایشان یکسان است و فرقی ندارد و ایمان نمی‌آورند؛ چرا که بیم دادن برای کسی سودمند است که از قرآن کریم پیروی می‌کند و از خداوند رحمان می‌ترسد؛ لذا آیه شریفه مذکور بیانگر نتیجه آیات پیش از خود می‌باشد و این مسئله توسط پدیده زبانی عطف تفسیر رخ داده است.

۵. نتیجه:

پس از بحث و بررسی در آیات قرآن کریم و تفاسیر ذیل آنها به این نتیجه رسیدیم که یکی از پدیده‌های زبانی پرکاربرد در قرآن کریم عطف تفسیری می‌باشد به نحوی که با جستجوی این عبارت در پایگاه جامع قرآنی نور چیزی قریب نهصد نتیجه در تفاسیر مختلف نمایش داده می‌شود ولی این پدیده زبانی پرکاربرد آنچنان که شایسته است در همه این کتاب‌ها معرفی نشده است. با بررسی این تفاسیر مشخص شد که عطف تفسیری عبارت است از عطف دو یا چند لفظ مترادف بر یکدیگر و از میان حروف عطف صرفاً به وسیله حروف واو و فاء رخ می‌دهد و این مسأله هم در بین کلمات و هم جملات قابل رصد است. البته عطف

ترجمه فولادوند: و هنگامی که منافقان و کسانی که در دل‌هایشان بیماری است می‌گفتند خدا و فرستاده‌اش جز فریب به ما وعده‌ای ندادند.

گوینده این سخن «معتب بن قشیر» بود که در جنگ خندق می‌گفت: محمد وعده فتح فارس و روم را به ما می‌دهد، در حالی که هیچ‌یک از ما یارای رفتن به قضای حاجت را ندارد. این وعده جز فریب نیست که محمد ما را بدان فریب می‌دهد (صابونی، ۱۳۸۳/۳: ۴۴۹)

خداوند متعال می‌فرماید: وَ اذْكُرْ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ: عطف تفسیر است چرا که صفت منافقان است مانند این شعر:

إلى الملك القرم، و ابن الهمام و لیث الکتیبة فی المزدحم

به سوی پادشاهی سرور و آقا و فرزند شخص بزرگ و شیر لشکر در میانه میدان. ابن الهمام همان الملك القرم و قرم به معنای سید و سرور است. (ابن عجیبه، ۱۴۱۹/۴: ۴۱۵) به نظر مفسر عبارت وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ از نوع عطف تفسیر و به غرض بیان صفت معطوف‌علیه ذکر گردیده است. اینکه یکی از صفات معطوف‌علیه به آن عطف شود بیانگر توجه بیشتر به آن ویژگی و برجسته‌سازی آن است که در این آیه شریفه ویژگی بیمار دلی منافقان را به شیوه عطف تفسیر بر لفظ منافقان عطف کرده است تا این رذیله اخلاقی آن‌ها را برجسته و توجه بیشتری را به آن جلب کند.

۴-۱۰ بیان نتیجه معطوف‌علیه

گاهی عطف تفسیر نتیجه و خلاصه معطوف‌علیه است و به نوعی استنتاج معنای آن است. برای این غرض عطف تفسیر نیز تا جایی که بررسی شد تنها یک شاهد مثال وجود دارد که مفسران به آن اشاره داشته‌اند. این شاهد مثال عبارت است از: مثال: وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (یس: ۱۰)

ترجمه فولادوند: و آنان را چه بیم دهی [و] چه بیم ندهی به حالشان تفاوت نمی‌کند نخواهند گروید.

حال این کفار در شقاوت به مرتبه‌ای است که یکسان است بر ایشان، بترسانی ایشان را یا نترسانی آنها را، ایمان نخواهند

عبارتند از: بیان سبب و علت معطوف‌علیه، بیان عظمت و اهمیت معطوف‌علیه، تفنن در بیان، اشاره به معنایی اضافه بر معطوف‌علیه (تتمیم)، اشاره به خود معنای حرف عطف، احتباس و ممانعت از برداشت معنای اشتباه از معطوف‌علیه، بیان صفت معطوف‌علیه و بیان نتیجه معطوف‌علیه.

البته باتوجه به استقرار شواهد مثال قرآنی مشخص شد که برای برخی از این اغراض فقط یک شاهد مثال توسط مفسرین محترم معرفی شده است که آن‌ها نیز در این مقاله ذکر شدند.

تفسیری توسط حرف فاء در بین دو کلمه در قرآن کریم مشاهده نمی‌شود.

بسیاری از مفسران به هنگام تفسیر آیات قرآنی به ذکر عبارت عطف تفسیری اکتفا کرده و غرض و مقصود از به کار بردن آن را شرح نمی‌دهند. تعداد کمی از مفسران علاوه بر ذکر اصطلاح عطف تفسیری به غرض بلاغی و معنای حاصل از آن اشاره کرده‌اند. با توجه به بررسی‌های صورت پذیرفته مشخص شد که اغراض بلاغی تأکید و توضیح و تبیین معطوف‌علیه پرکاربردترین اغراض عطف تفسیری می‌باشند. همچنین این پدیده زبانی برای اغراض دیگری نیز به کار برده شده است که

References

Holy Quran

- Alousi, Seyyed Mahmud, (1415 AH), *Ruh al-Ma'ani in Tafsir al-Qur'an al-Azeem*, research: Ali Abd al-Bari Attiyah, Beirut: Dar al-Kitab Al-Alamiya, first edition.
- Ibn Ashour, Mohammad Tahir, (Beta). *Tafsir al-Tahrir wa al-Tanvir known as Ibn Ashur's Tafsir*, Beirut-Lebanon: Al-Tarheeh Al-Arabi Foundation.
- Ibn Ajiba, Ahmad Ibn Muhammad, (1419 AH), *Al-Bahr Al-Madid in Tafsir al-Qur'an al-Majid*, Research: Ahmad Abdullah Qurashi Raslan, Cairo: Publisher: Dr. Hassan Abbas Zaki.
- Ibn Manzoor, Muhammad Ibn Makram, (1414 AH), *Lasan al-Arab*, Beirut: Dar Sadir, Print: Third.
- Abu Hayyan, Muhammad bin Yusuf Al-Andalusi, (1420 AH), *Tafseer Al-Bahr Al-Muhait*. Research by Sedghi Mohammad Jamil al-Attar, Beirut: Dar al-Fekr.
- Abu Zahra, Muhammad. (Beta). *Zahra al-Tafaseer* (Vol. 4). Beirut - Lebanon: Dar al-Fakr.
- Ashkouri, Muhammad bin Ali; and Muhaddith, Jalaluddin. (1373). *Tafsir Sharif Lahiji*, Tehran - Iran: Dad Publishing House.
- Ansarian, Hossein, Ghazanfari, Ali, Ahmadi-Jolfaei, Hamid, and Sabrian, Mohammad Javad, (2019). *Tafsir Hakim*. 19 c. Qom - Iran: Dar al-Irfan.
- Babisti, Aziza Fowal, (1413 A.H.), the detailed encyclopedia in the Arabic language, Dar al-Kutub al-Alamiyyah: i1.
- Beqaei, Ibrahim bin Omar, (1427 AH), *Nazm al-Darr in the ratio of verses and surahs*, Tahaqiq Abd al-Razzaq Ghalib, Beirut: Dar al-Kitab al-Alamiya, Muhammad Ali Bizoun publications.

- Panipati, Sanaullah. (1412). *Al-Tafseer al-Ahnathoni*, Quetta - Pakistan: Rushdieh School.
- Al-Tahanwi, Muhammad Ali.
- Al-Tamimi, Hatem Jalal (2008), *The Interpretative Attitude and Its Impact in the Interpretation of the Holy Quran*, Journal of the Islamic University of Medina, Issue 178, Pages 231 to 281.
- Jurjani, Abul-Fath ibn Makhdoom, and Waliullah Ishraqi. (1362). *Tafsir Shahi or Ayat Al-Ahkam* (Jurjani). Tehran - Iran: Navid.
- Jafari, Yaqoob, (1398). *Tafsir Al-Kawthar*. 12 vols. Qom - Iran: Hijrat.
- Ha'eri Tehrani, Ali, (1337). *Muqtaniyat Al-Durr and Multa'tat Al-Samar*. Tehran - Iran: Dar Al-Kutb Al-Islamiyya.
- Hassan, Abbas, (1409 AH), *Al-Nah-e-Wafi*, Dar Al-Ma'arif: Ahmadi Press, 2nd ed.
- Hosseini Hamedani, Seyyed Muhammad Hussein, (1404 AH), *Anwar Al-Darkhansh*, Tehran: Lotfi Bookstore, First Edition.
- Davranah, Abulfazl, (1366). *Anwar al-Irfan in Tafsir al-Qur'an*. 16 c. Tehran - Iran: Sadr Library.
- Raghib Isfahani, Hussein bin Muhammad, (1412 AH), *Al-Mufradat fi Gharib al-Quran*, Damascus Beirut: Dar al-Ilm al-Dar al-Shamiya, first edition.
- Rezai Isfahani, Muhammad Ali and a group of Quranic researchers, (1387 AH). *Tafsir al-Quran Mehr*. 22 vol. Qom - Iran: Researches on Tafsir and Sciences of the Quran.
- Shah Abdul Azimi, Hussein, (1363 AH). *Tafsir al-Twelfth*. 14 vol. Tehran - Iran: Miqat.
- Al-Sharbini, Shams al-Din Muhammad bin Ahmad al-Khatib, (1285 AH), *Al-Sirraj al-Munir fi al-l'anat 'ali ma'rifat be'ez ma'an kalmaan Rabbna al-Hakim al-Khabir*. Cairo: Bulaq Press.

- Sabuni, Muhammad Ali and Hosseini, Muhammad Tahir, (1383 AH), Persian translation of Safwat al-Tafsir. 4 vol. Tehran - Iran: Ihsan.
- Tabatabaei, Mohammad Hossein, (1995), Translation of Tafsir al-Mizan, Translated by Seyyed Mohammad Baqir Mousavi Hamedani, Qom: Islamic Publications Office of the Qom Seminary Teachers' Association, Fifth Edition.
- Tabatabaei, Mohammad Hossein. (undated), Al-Mizan in the Interpretation of the Qur'an. Beirut - Lebanon: Al-Alami Institute for Publications.
- Tayyeb, Abdul Hossein, (1999). The Best Explanation in the Interpretation of the Qur'an. 14 vols. Tehran - Iran: Islam.
- Farahidi, Khalil bin Ahmad, (1999), Kitab al-Ain, Qom: Hijrat Publications, Second Edition.
- Qureshi Banabi, Seyyed Ali Akbar, (1998), Tafsir Ahsan al-Hadith, Tehran: Bidayat Be'at, Third Edition.
- Kalantari, Elias, (1421 AH), A Brief Summary of the Balance in the Interpretation of the Qur'an, Tehran: Aswah.
- Al-Muhalli, Jalal al-Din Muhammad ibn Ahmad and Jalal al-Din al-Suyuti, (d.t.), Tafsir al-Jalaleen. Cairo: Dar al-Hadith, vol. 1.
- Meshkini Ardabili, Ali, (1392 AH), Tafsir al-Rawaan. 8 vols. Qom - Iran: Dar al-Hadith Scientific and Cultural Institute. Printing and Publishing Organization.
- Mughniyeh, Mohammad Javad, (1378-1390 AH) Translation of Tafsir al-Kashif, translated by Musa Danesh, Qom: Bostan Kitab Publications.
- Mughniyeh, Mohammad Javad, (1424 AH), Al-Tafsir al-Kashif. Qom - Iran: Dar al-Kitab al-Islami.
- Makarem Shirazi, Nasser, (1374 AH). Tafsir al-Nama: A new interpretation and study of the Holy Quran considering the needs, demands, questions, schools and issues of the day. 28 vols. Tehran - Iran: Dar al-Kitab al-Islami.
- Maleki-Mianji, Mohammad Baqir, (1414 AH), Manahaj al-Bayan fi Tafsir al-Quran, Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance: Printing and Publishing Organization.
- Mousavi Sabzevari, Abdul-Ali, (D.T.), Muhaybah al-Rahman fi Tafsir al-Quran, Bija: Office of the Eminence of Ayatollah Sabzevari.
- Mirmohammadi Zarandi, Abul-Fadl, (2000). Tafsir al-Balagh. 4 vols. Tehran - Iran: Islamic Propaganda Organization. International Printing and Publishing Company.
- Najafi, Mohammad Javad, (2019), Tafsir al-Asan: Selected from Authentic Tafsirs. 20 vols. Tehran - Iran: Islamic Bookstore.
- Al-Wahidi al-Nisaburi, Abul-Hasan Ali, (1415 AH), Al-Wajiz fi Tafsir Kitab Allah al-Aziz. Researched by Safwan Adnan Davudi, Damascus: Al-Dar al-Shamiyah, I: 1.